



به يك شرط يك ريال بده يك ميليون بگير

(قسمت اول)

من بپر دازيد.
 من به گوش‌های خودم اعتماد نمی‌کردم و خیال می‌کردم که اشتباهی می‌شوم، پرسیدم: «فقط يك ريال؟»
 گفت: «بله فقط يك ريال. روز دوم در مقابل يك ميليون تومان دو ريال می‌خواهم.»
 من که به هیجان آمده بودم، پرسیدم: «خب بعد؟»
 او گفت: «بعد در مقابل يك ميليون تومان سوم ۴ ريال، روز چهارم ۸ ريال، روز پنجم ۱۶ ريال و به همین ترتیب هر روز دو برابر روز قبل، به من خولفی پرداخت.»
 من پرسیدم: «بعد چی؟»
 گفت: «هیچ بعد معامله تمام خواهد شد. فقط باید به قول خودت وفا کنی. من هر صبح يك ميليون تومان برای شما می‌آورم و شما همان مبلغی که با هم قرار گذاشته‌ایم به من خواهی پرداخت و قبل از آنکه ماه تمام شود، هیچ کدام حق به هم زدن معامله را نداریم.»

کسی نمی‌داند، این داستان کجا و کی اتفاق افتاده است. حتی احتمال زیادی دارد که هرگز اتفاق نیفتاده باشد، ولی خواه داستان واقعی باشد یا ساختگی، ارزش شنیدن را دارد.
 ثروتمند میلیونی با خوش‌حالی فوق‌العاده‌ای از مسافرت برگشت. در راه اتفاق بسیار جالبی افتاده بود که می‌توانست سود زیادی برای او داشته باشد. وقتی به خانه رسید، آن را برای قرارداد خوانده‌اش تعریف کرد:
 شانس بزرگی به ما رو کرده است. در راه مرد ناشلسلی به من برخورد کرد که با او معامله سودآوری انجام دادم؛ معامله‌ای که هوش از سر آدم به در می‌برد.
 مرد به من این‌طور پیشنهاد کرد: «ما باهم قراری می‌گذاریم. تا یک ماه من هر روز يك ميليون تومان پول به شما می‌دهم. در عوض، چیزی که از شما می‌خواهم خیلی ناچیز است. روز اول در مقابل يك ميليون تومان (یعنی پولی که در دست می‌تست) تنها يك ريال باید به

مرد پول‌دار با علاقه این پول‌ها را می‌پرداخت. آخر او تا حالا ۱۴ میلیون تومان پول گرفته بود و به جای آن کمی بیشتر از ۱۵۰۰ تومان پرداخته بود. ولی خوش حالی او خیلی طول نکشید. او متوجه شد، این همچنان عجیب، خیلی هم تادان نیست و این معامله آن طورها که در اول کار به نظر می‌رسید، پرفایده نیست. وقتی که ۱۵ روز گذشت، در پرداخت مرد پول‌دار، دیگر رقم چند ریالی نبود، بلکه رقم یک هزار و شصت تومان شده بود. علاوه بر آن، این پرداختها به سرعت بالا می‌رفت. در حقیقت مرد پول‌دار در چند روز بعدی این پول‌ها را پرداخت:

ریال ۱۶۲۸۴	روز پانزدهم
ریال ۳۲۷۶۸	روز شانزدهم
ریال ۶۵۵۳۶	روز هفدهم
ریال ۱۳۱۰۷۲	روز هیجدهم
ریال ۲۶۲۱۴۴	روز نوزدهم

با وجود این هنوز گمان نمی‌کرد که در این معامله ضرر بکند. اگر چه تا به حال بیش از ۵۰ هزار تومان پرداخته بود، ولی در عوض ۱۹ میلیون تومان گرفته بود. ولی به سرعت پرداخت او بالا می‌رفت. این پرداخت‌های بعدی او بودند:

ریال ۵۲۴۲۸۸	روز بیستم
ریال ۱۰۴۸۵۷۶	روز بیست و یکم
ریال ۲۰۹۷۱۵۲	روز بیست و دوم

بلقا پرداختی او در روز بیست و دوم در حدود ۲۰۹ هزار تومان شده بود. حالا از شما عزیزان می‌خواهم جاهای خالی زیر را کامل کنید تا متوجه عمق فاجعه و بلایی که بر سر مرد پول‌دار داستان آمده است، بشوید.

- روز بیست و سوم
- روز بیست و چهارم
- روز بیست و پنجم
- روز بیست و ششم
- روز بیست و هفتم

عزیزان قسمت دوم این داستان یا بهتر است بگویم قسمت دوم این مسئله ریاضی را در شماره بعدی مجله خواهم آورد. در آنجا به نتیجه عجیبی خواهیم رسید، ولی شما منتظر آن زمان نباشید که حاضر و آماده از موضوع مطلع شوید. چون شیرینی کار در این است که در این فرصت خودتان کارهای زیر را انجام دهید:

- مقدار پول پرداختی مرد پول‌دار را تا روز سی‌ام حساب کنید.
- مجموع پول‌هایی که او در یک ماه به مرد تئناس پرداخته است، حساب کنید و آن را با ۳۰ میلیون تومانی که از او گرفته است، مقایسه کنید.

منبع:

پرلمان، یاکوو ایسیدروویچ (۱۳۷۳). ریاضیات زنده ترجمهٔ پرویز شهرپاری. نشر میترا، تهران.

ببینید یک میلیون تومان در مقابل یک ریال اگر به راستی پول‌ها تقلبی نباشند، باید نسبت به عقل این مرد شک کرد. ولی وقتی که کار سودآوری به اتسان رو می‌کند، تردید تولید کرد. به او گفت: «من به شما مرتباً خواهم پرداخت، شما هم نباید کلکی در کارتان باشد. پول‌ها را درست و صحیح بپردازید.» او گفت: «از جانب من نگران نباشید، فردا صبح خدمت خواهم رسید.»

من فقط از یک چیز می‌ترسم؛ اینکه پول‌ها را ندهد. نکند سر عقل بیاید و از معامله پشیمان شود. تا فردا معلوم می‌شود. یک روز گذشت. صبح زود صدای درآمد. این همان مرد ناشناسی بود که در راه با صاحب‌خانه دیدار کرده بود.

مرد گفت: «پول‌ها حاضر است، من سهم خودم را آوردم» و وارد اتاق شد و دسته‌دسته پول‌ها را زمین گذاشت: کلبل و بدون هیچ تقلبی. درست یک میلیون تومان. او گفت: «من به قول خودم عمل کردم، شما هم سهم خودتان را بپردازید.»

صاحب‌خانه یک سکهٔ یک ریالی روی میز گذاشت و با تگرانی به مرد نظر انداخت. مرد تردیدی به خود راه نداد، سکه را برداشت. پرنداز کرد، پا دست امتحان نمود و سپس آن را در خورجین خود انداخت و گفت: «فردا همین موقع می‌آیم، منتظرم باش. قراموش تکنی که برای فردا دو ریال ذخیره کنی.»

مرد پول‌دار بلورش نمی‌شد. یک میلیون تومان از آسمان افتاده بود دوباره پول‌ها را شمرد و اطمینان پیدا کرد که هیچ کدام تقلبی نیست.

فردا صبح، دوباره در زده شد. مرد عجیب داستان، پول‌ها را آورده بود. یک میلیون تومان شمرد و به جای آن دو ریال دریافت کرد و از در خارج شد. گفت: «مواظب باشید که برای فردا یلید ۴ ریال تهیه کنید.»

مرد میلیوتر قصهٔ ما در پوست خود نمی‌گنجید. یک میلیون تومان پول مجانی نوم هم به دست او رسیده بود. روز سوم هم مرد ناشناس آمد و سومین قسط یک میلیوتی خود را به ازای ۴ ریال پرداخت کرد. روز پنجم، فرا رسید و یک میلیون تومان یا ۱۶ ریال مبادل شد و روز ششم یا ۳۲ ریال.

بعد از گذشت هفت روز، مرد هفت میلیون تومان پول گرفته بود، در حالی که در برابر آن، چیزی با ارزشی نورداخته بود:

$$۱۲۷ = ۱۶ + ۳۲ + ۶۴ + ۱۲۸ + ۲۵۶ + ۵۱۲ + ۱۰۲۴ + ۲۰۴۸ + ۴۰۹۶ + ۸۱۹۲$$

او ذوق زده شده بود و چون مرد حریص و طمع‌کاری بود، فقط از این تاراجت بود که چرا اقرارداد را تنها برای یک ماه بسته است. البته از این ترس داشت، می‌داند طرف معامله متوجه شود و قرارداد را بهم بزند. ولی مرد ناشناس هر روز صبح می‌آمد و یک میلیون تومان را تحویل می‌داد و به جای آن سهم خودش را می‌گرفت.

ریال ۱۲۸	روز هشتم
ریال ۲۵۶	روز نهم
ریال ۵۱۲	روز دهم
ریال ۱۰۲۴	روز یازدهم
ریال ۲۰۴۸	روز دوازدهم
ریال ۴۰۹۶	روز سیزدهم
ریال ۸۱۹۲	روز چهاردهم